

آخرین مکان هنرمندان دوباره

از همان خیابان‌ها*

محمد رضا عطایی

سردی هوا، عابران را وادار می‌کند تندتر گام بردارند. در میان عنوان‌های گوناگون کتاب‌ها و فریادهای «کم‌یاب، نایاب طبقه بالا»، «کنکور، ارشد زیرزمین» که دیگر این روزها چاشنی غروب‌های خیابان انقلاب است، صدای گوش‌نوازی شنیده می‌شود، اول به نظر می‌رسد یکی از مانسین‌ها ضبط خود را بلند کرده اما کمی که جلوتر می‌روی، صدا واضح‌تر می‌شود، خوب که دقت کنی، مقداری خارج می‌زند و صدای خواننده هم آشنا نیست. در میان همه‌همه عابرائی که یا با هم صحبت می‌کنند یا با تلفن‌های همرامشان، صدای دادزن‌هایی که به جایی که از آن بول می‌گیرند، هدایت می‌کنند و بوق ماشین‌ها، پسر و دختری هنر می‌فروشدند، پسر نوجوان آکاردیون می‌زند و دختری می‌خواند، همان آهنگ آشنای سلطان قلب‌ها.

هنر در خیابان

امروز هر کجای شهر را که نگاه کنی، حضور دارند؛ فرقی نمی‌کند بالا، وسط یا پایین شهر باشد؛ هر کجا تجمع مردم زیاد باشد، آنها هم هستند؛ هنرمندانی که هنر خود را در خیابان می‌فروشند. حتی دیگر هنر خاصی هم نیست، هر کس هنر هنری دارد به میدان آمده تا شاید از این هنر لقمه نانی درآورد؛ نقاش، خطاط، عروسک‌ساز، مجسمه‌ساز، نوازنده و خواننده.

در میان این گروه، نوازنده‌ها هم درآمد بیشتری دارند و هم بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرند؛ انگار که هر چه صدایت را بلندتر کنی بهتر شناخته می‌شوی.

پدیده هنر خیابانی، در اروپای قرن ۱۹ رواج یافت و چنان پیشرفت کرد که هنر سبک مدرن، بیش از بسیاری از هنرمندان نامی، امدار پدیده هنر خیابانی است. این هنر در بسیاری از جوامع پیشرفته پذیرفته شده است، تا جایی که از حدود ۲۰ سال پیش اولین روز تابستان (۲۱ ژوئن) در بیش از ۳۶۰ شهر بزرگ جهان به عنوان روز «موسیقی خودساخته» جشن گرفته می‌شود، علاوه بر این نقاشی خیابانی به عنوان یک هنر باور شده است؛ هنر خیابانی در اصطلاح به شیوه‌ای از ارائه هنر گفته می‌شود که برای اجرا نیاز به المان‌های شهری داشته باشد اما در اینجا چیزی به نام هنر خیابانی سه‌معنای آن-نداریه؛ بلکه هنرمند خیابانی داریم. هنرمندانی که به خیابان آمده‌اند تا چیزی از هنر خود را عرضه کنند.

نواختن آهنگ با شنیدن

محسن نوجوانی است که همراه خواهرش خدیجه آهنگ می‌زنند و می‌خوانند؛ راحت اطمینان نمی‌کند که مصاحبه کند، چند باری سعی می‌کند به قول خودش بیچاند، بعد هم دلیلی می‌آورد: «زردیک به هشت سال است که این کار من است، بیشتر از صد نفر آمده‌اند مصاحبه کرده‌اند یکی برزی اورامه، یکی واسه دانشگاه، یکی برای رادیو؛ اما چه فایده».

اما خواهرش که کوچک‌تر است، دوست دارد صحبت کند، محسن با اخم نگاهش می‌کند و زیر لب می‌گوید: «می‌خوای مامورها جاپمان را پیدا کنند؟»

پس از اصرار زیاد و قرار برای وقتی که کارشان تمام شد، قبول می‌کنند، حرف بزنند؛ اما باز هم با لحنی عجیب می‌گوید: «لابد می‌خواهی بیرسی چند سالت است؟ اهل کجایی؟ چرا این کار را می‌کنی؟»

منتظرم تا کارشان تمام شود، هوا سرد است، این را می‌شود از دستان خدیجه که برای آنکه ضرب بگیرد، ملام در دهانش گرم می‌کند، خوب فهمیدم مردم دور آنها جمع شده‌اند، محسن صدای گرمی دارد و آهنگ‌های معروفی را که برای مردم آشناست و هم خاطر ناگنیز، خوب می‌زند. در همین لحظه پیرمردی جلو آمده و با عصبانیت رو به محسن می‌گوید: «بروید دنبال کارتان، این چه بساطی است راه انداخته‌اید، مطربی هم شد کار!».

با دست زیر چانه محسن می‌زنند و می‌گویند: «معلوم نیست از کجا یا شدید آمدید اینجا،برگردید،باکستان.»

پسر چیزی نمی‌گوید و فقط ریتم آهنگ را عوض کرده و غمگین می‌زند، انگار با تنها وسیله‌ای که برای رساندن صدای خود به دیگران دارد، می‌خواهد اعتراض کند یا کم‌توجه‌خواهد.

چند نفری به پیرمرد اعتراض می‌کنند، از پیرمرد می‌پرسد: «حاج آقا کاری برای اینها سراغ داری؟»

با سر در حالی که هنوز عصبانی است، اشاره می‌کند که نه.

- خب اگر زردی یا گدایی کنند، خوب استست یا حالا که دارند از هنری که دارند استفاده‌می‌کنند؟

عصبانی‌تر می‌شود و می‌گوید: «حالا لاری از اینها دفاع می‌کنی، مملکت قانون دارد.»

بعد به سرعت دور می‌شود، محسن با نگاه تشکر می‌کند و بعد سریع آکاردیون را جمع کرده و آمپلی‌فایر را خاموش می‌کند و دست خواهرش را گرفته و رو به من می‌گوید: «هی آیدان طرف صحبت کنیم، الان رنگ می‌زنند به کالتری مامورها می‌آیند.»

از خیابان رد می‌شویم، در حالی که مدام چشم‌نشان می‌گردد، ببینند کسی دنبال‌شان کرده یا نه، در یکی از کوچه‌های اطراف می‌ایستیم و شروع می‌کنیم به صحبت کردن: «۱۶۸ سال است و هشت سالی می‌شود که این کار من است. پدر و مادرم وقتی من بچه بودم از آمل آمده‌اند تهران. الان هم پایین‌شهر زندگی می‌کنیم. سوال دیگری هم داری؟»

اینها را محسن می‌گوید، نگاهش می‌کنم و می‌پرسم: درس خوانده‌ای؟

در حالی که با انگشت‌هایش بازی می‌کند، می‌گوید: چهار کلاس، بعد هم دارم کار می‌کنم.

- چرا درس نخواندی؟

-دیگه نتخواندم.

-دلیل، «دیگه» دلیل نیست.

-پدرم تصادف کرد، خودم هم تصادف کردم، دیگه درس نتخواندم.

-آهنگ‌ها را آفنتگ می‌زنی؛ از کجا یاد گرفته‌ای؟

-از پدرم. این منظورش آکاردیون است! هم مال اوست، قبل از تصادف کردن خودش می‌زد اما الان سه‌تار می‌زند، آهنگ‌ها را حفظ می‌کنم و بعد می‌زنم.

-موسیقی‌اش را چطور هماهنگ می‌کنی؟

- گوش می‌کنم، حفظ می‌کنم، شما یک آهنگ به من بد منه سه روز دیگه برات می‌زنمش.

-دختر بچه انگار حوصله‌اش سر رفته باشد، می‌گوید:

-به نام خدا

از وی می‌پرسم: تو چند سالت است؟

قیافه جدی به خود می‌گیرد: ۱۰ سال، سه سال است دارم این کار را می‌کنم و تا

جامعه



عکس:تیمیر بیگ، شرق

کلاس سوم درس خواندم.
- تو از کی یاد گرفتی؟
- من از دادمشم هم زدن! منظور ناوختن! هم خواندم.
- روزی چند ساعت کار می‌کنیدی؟
- الان هوا سرد است، از ظهر تا شب، تا هر وقت که بشه.
- از محسن می‌پرسم: تا حالا با مردم مشکلی داشتیدی؟
- با مردم که نه زیاد، فقط بعضی‌ها مثل همین پیرمرد، ولی مامورها اذیت می‌کنند.

-ملاجه کار می‌کنند؟

- می‌برنمان کالتری، وسایلمان را می‌گیرند. به همین دلیل وقتی می‌آیند زود در می‌رویم. تعهد می‌گیرند که دیگر این کار را نکنیم، چه کنیم، زردی کنیم یا گدایی خوب است.

روزانه ۲۰ تا ۴۰ هزار تومان کار می‌کنند، خرج خانه را می‌دهند و هر کدام هم

مقداری پس‌انداز می‌کنند و به گونه‌ای صحبت می‌کنند که انگار می‌خوانند همین کار را ادامه دهند.

هنر برای گذران زندگی

از کسانی که ساز می‌زنند، دختری ۲۵ تا ۲۷ساله در خیابان‌های شمال شهر، سه‌تار می‌زند، البته خودش می‌گوید سنتور هم بلد است اما حمل آن سخت است، و خیلی‌ها فکر می‌کنند مثل قیام سنتوری گدایی می‌کند، برای همین فقط سه‌تار می‌زند. خناخس اطراف میدان رسالت استست و برای خرج زندگی آهنگ می‌زند. نوازندگی را از پدربزرگش یاد گرفته و از ته لپچه‌ای که دارد به نظر می‌رسد آذری باشد.

او هم از مصاحبه‌های زیادی که با او شده و دردمسرهایی که بعد از آن برایش به وجود آمده، گلایه دارد و زیاد ادامه حرف را نمی‌گیرد و بی‌اهمیت به کار خودش ادامه می‌دهد.

اطراف میدان ونک هم دو پسر در حالی که چهره خود را با کلاه و عینک پوشانده‌اند،

پدیده هنر خیابانی، در اروپای قرن ۱۹ رواج یافت و چنان پیشرفت کرد که هنر سبک مدرن، بیش از بسیاری از هنرمندان نامی، وامدار پدیده هنر خیابانی است. این هنر در بسیاری از جوامع پیشرفته پذیرفته شده است، تا جایی که از حدود ۳۰ سال پیش اولین روز تابستان (۲۱ ژوئن) در بیش از ۳۶۰ شهر بزرگ جهان به عنوان روز «موسیقی خودساخته» جشن گرفته می‌شود

آهنگ می‌زنند و می‌خوانند. از صحبت کردن شانه خالی می‌کنند، فقط معلوم می‌شود دانشجو هستند و برای خرج تحصیلشان در خیابان نوازندگی می‌کنند و دوست ندارند کسی آنها را بشناسد.

ایجاد فرصت کاری

در میان نوازنده‌گانی که به خیابان آمده‌اند تا خرج زندگی را تامین کنند، کسانی هم هستند که بیشتر برای نشان دادن هنرشان به خیابان آمده‌اند. کامران و سعید نوازندگان خیابانی هستند که قیمت سازهایشان خیلی بیشتر از بولی است که به دست می‌آورند. آنها وقتی شرایط را مساعد ندیدند خودشان دست به کار شدند تا برای خود فرصت کاری به وجود آورند. نزدیک ۲۵ سال دارند و می‌گویند که از ۱۹ سالگی دستشان در جیب خودشان بوده اما از برخوردی که ماموران با آنها دارند، گلایه می‌کنند.کامران می‌گوید: «اینکه بین کلی فروشنده کنار خیابان به نوازنده بگویند که سد معبر کرده و سازهای چند میلیونی او را بعد از کلی خواهش و تمنا پس بدهند، درآورد است و فشار روحی و روانی ایجاد می‌کند.»

سعید دانشجوی موسیقی بوده و حالا انصراف داده، می‌گوید: «دانشجوی موسیقی که بودم قرار بود به عنوان استناد در دانشگاه، گیتار تدریس کنم. به دلیل سن کم و البته به گفته مسوول آموزش به بهانه بلندی موهایم اجازه تدریس به من ندادندا من هم تحصیل و تدریس را رها کردم.» اما کامران که سه سال است موسیقی کار می‌کند، تجربه متفاوتی دارد: «پدرم کارمند آتش‌نشانی بوده، به همین دلیل من هنرستان علمی و تخصصی آتش‌نشانی را به دلیل هیجانش انتخاب کردم و تا کار دانی ادامه دادم و همه

لانگشات

چالش وزار تخانه‌های «کار» و «ارشاد»

بلا تکلیفی

گذر فرهنگ و هنر

● چند قدم بالاتر از پارک لاله، بین موزه هنرهای معاصر و موزه فرش ایران سردری قرار دارد که روی آن نوشته شده «گذر فرهنگ و هنر.» محوطه داخل آن چیزی شبیه یک راسته بازار است که همه نوع شغلی در آن وجود دارد، از کلیدسازی و صنایع دستی گرفته تا آرایشگاه و پیاز و سیب‌زمینی فروشی. حالا اینکه چرا نام اینجا گذر فرهنگ و هنر است معلوم‌نیست؟

در سال ۱۳۶۷ در توافقی بین وزارتخانه‌های کشور، کار و فرهنگ و ارشاد اسلامی، این مجموعه از سوی وزارت کار به منظور خوداشتغالی هنرمندان صنایع‌دستی ایجاد شد و تولیدت آن نیز به وزارت کار سپرده شد. وزارت کار بخشی از غرفه‌های این مجموعه را به شغل‌های مختلفی کرایه داده و گذر مشغول کار می‌شود. اما زمانی که با کسبه آن صحبت می‌کنی، از موضوعات دیگری صحبت می‌کنند.

یکی از کسبه می‌گوید: تا چند سال پیش اینجا مربوط به وزارت کار بود اما چند سال پیش اعلام کرد که دیگر نمی‌خواهد تصدی‌گری نماید. دو تکهپناتی که داشت هم دو سه سال بعد اینجا بودند و بعد آنها هم رفتند. مدتی شهرداری آمد، به شکلی که از قصد و نیت آنها معلوم است، گویی می‌خواهند اینجا را جمع کنند.

او که نمی‌خواهد نامی از خودش یا شغلش درج شود، در خصوص نحوه اداره گذر ادامه می‌دهد: بین این موضوع که کدام ارگان مسوول اینجاست، درگیری وجود دارد و در حال حاضر به صورت خودگردان اداره می‌شود. یک شورایی که به انتخاب خود کسبه ایجاد شده، کارها را بر عهده گرفته است.

وی می‌افزاید، این شورا که اعضای آن هم از بچه‌های بازارچه هستند، تعداد کمی جاهای خالی را برای کمک به خرج گذر کرایه داده و شارژ ماهیانه‌ای که بستگی به افراد دارد، جمع می‌کند و هزینه‌های جاری اینجا مثل آب و برق، نگهدابی و خدمات را می‌دهد.

این کلسب گذر ادامه می‌دهد:

در ابتدای ساخت اینجا قرار بود، هنرمندان سه‌ماه سه ماه بیایند و کارهای دستی‌شان را ارائه بدهند، اما از همان ابتدا به این صورت درآمد.

محوطه گذر جای به نسبت خوب است که چیزی در حدود ۱۷۰غرفه را در خود جا داده است و به نوعی نقش بازار روز دایمی به خود گرفته که بخش عمده‌ای از نیاز اهالی محل را تامین می‌کند.

اما با برخی دیگر از کسبه‌ها و تعدادی از اعضای کشورا که صحبت می‌کنی، اوضاع خیلی ناآرام به نظر می‌رسد.

آقایو حدودا ۵۰ساله می‌گوید: سال ۸۰ توافقتنامه‌ای بین وزارت کار، وزارت ارشاد و شهرداری تهران منعقد شدد که بر طبق آن اینجا با تمام اختیارات و حقوقی که دارد به شهرداری منتقل شود، اما شهرداری حاضر نیست اجار ماهیهایی که افراد با وزارت کار بسته‌اند را به رسمیت هزار تومانی هم نمی‌فروشم.»

از تحصیلتنتش می‌پرسد: دانشجوی مدیریت صنعتی دانشگاه آزاد شمال بودم، دو ترم خواندم ول کردم، ندانتم خرج بدهم. حدود ۳۰ سال دارم، اما مغ عمیقی در چشم‌هایم موج می‌زند، از مشکلاتی که دارم می‌پرسم که آهی از سر دل می‌کشد: «نوی این سرما و در گرمای تابستان من کنار خیابان هستم به امید آنکه یک لقمه نان حلال دربیارم اما تا چند وقت در یک محلی می‌مانم و مردم جای من را یساد می‌گیرند، ماموران می‌ریزند و می‌برندم. بعد یکسری از وسایلم را که می‌برند باید تعهد بدهم که دیگر آنجا بساط نکنم، خب چه کار کنم می‌روم یک‌جای دیگر؛ من که کاری دیگر نمی‌توانم انجام دهم، بروم زردی کنم خوب است.»

هنر آخرین ایستگاه
چیزی که در بیشتر این هنرمندان خیابانی به چشم می‌خورد، نگاه مشترکی است که به هنر خود به عنوان آخرین مرحله قبل از گدایی یا زردی دارند و این نگاه خطرناکی است.

امروز در همه جای شهر هنرمندان خیابانی به چشم می‌خورد، حتی در اتوبوس‌های خط واحد. پیرمردی با موهای خنثی در میانه اتوبوس ایستاده و فاصله یک یا دو ایستگاه رانی می‌زند و می‌خواند.

به او که می‌گویم می‌خواهم گزارشی از هنرمندان خیابانی بنویسم، می‌گوید: بنویس، گدایان بهر روزی طفل‌شان را کور می‌خواهند، طیبیان جملگی مخلوق را رنجور می‌خواهند، همیشه مردشوران راضیند بر مرغن مردم، بنام همت مطرب که خلق را مستور می‌خواهد.

می‌گویم: حرفی نداری که بخواهی در مورد خودت بزنی؟

با صدایی گرم و خش‌دار می‌گوید: «هنردوستان عزیز خدا نگهدار همه شما.»

نام کتابی از بیژن نجدی

شش

یادداشت

فراموشی جایگاه هنر



در جوامع پیشرفته هنر ارزش و جایگاه ویژه‌ای دارد و حضور هنرمندان خیابانی در آن جوامع برمی‌گردد به اینکه آنقدر هنرمند زیاد است که مراکز هنری کشش همه آن افراد را ندارند. در این کشورها چون آموزش هنر را از دوران دبستان و گاه از پیش‌دبستانی شروع می‌کنند، تولیدات هنری از سوی همه افراد صورت می‌گیرد و کسانی که نمی‌توانند راه به جایی ببرند که معروف شوند، هنر خود را در خیابان عرضه می‌کنند. نگاه جامعه به این افراد نگاهی طبیعی است. اما در جامعه ما هنرمند آنقدر زیاد نیست، دلیل آن هم عدم آموزش عمومی هنر در مقاطع آموزشی است. در ایران، افرادی که معمولاً جزو طبقات مرفه اجتماعی محسوب می‌شوند، با اصرار والدین خود و از طریق کلاس‌های خصوصی هنر آموزش می‌بینند. سایر افرادی که از طبقات پایین به عنوان هنرمند در جامعه نمودی پیدا می‌کنند، کسانی هستند که با استعداد بالایی دارند و یا خیلی به هنر علاقه‌مندند. طبیعی است کسانی که هنر را می‌آموزند، تمایل به ارائه هنر خود داشته باشند، چون این امکان در جامعه ما وجود ندارد، کسانی که به مراکز هنری راه می‌یابند، افراد خاصی هستند نه الزاما هنرمند. بنابراین افرادی که با وجود هنرمند بودن از راه یافتن به مراکز هنری بازمی‌مانند، از روی ناچاری سعی می‌کنند هنر خود را در خیابان ارائه کنند.

بحث هنرمندان خیابانی در جامعه ما پدیده نوظهوری است، به شکلی که در جامعه نمایان شده جدید است. در گذشته کسانی که در خیابان آهنگ می‌نواختند و آواز می‌خواندند، بقصد نوعی تکدی‌گری این کار را انجام می‌دادند و اغلب افرادی بودند که دارای نوعی نقض عضو بوده و چندان هم درست و حرفه‌ای این کار را انجام نمی‌دادند و هدفشان تنها امرا عاثن بود اما امروز شاهد دختران و پسران جوان، سالم و هنرمندی در خیابان هستیم که بعضی از آنها رشته دانشگاهی‌شان هنر بوده و چون امکان رشد و نمو در جامعه را پیدا نمی‌کنند، به خیابان پناه آورده و در حقیقت از جامعه کمک می‌خواهند.

اگر در جوامع دیگر به علت کثرت هنرمندان، راهی برای این مساله وجود ندارد، در جامعه ما که هنوز از هنر اشیاع نشده، راهکارهای زیادی وجود دارد. فرهنگسراها، شهرداری، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سایر مراکزی که ماموریت فرهنگی دارند، در راستای اجرای ماموریت خود می‌توانند مکان‌هایی را ایجاد کرده و به این افراد اجازه بدهند هنر خود را ارائه کنند. تاگفته نماند که فرهنگسراها تا اندازه‌ای این کار را برای نقاشان و خطاطان انجام داده‌ند. چند بار دیده‌ام که نمایشگاه‌هایی برای ارائه آثار برخی افراد می‌گذراند که در ازای آن پولی هم دریافت نمی‌کنند، کار خوبی است، اما در شرایط جامعه ما کافی نیست. تا زمانی که برای هنر در جامعه ارزش قابل نباشیم، خواسته یا ناخواسته جایگاه هنرمند را مورد تردید قرار داده‌ایم، به خصوص در مورد موسیقی این موضوع خیلی شدیدتر وجود دارد.

موردی که در ایران وجود دارد، با همه کشورهای دیگر متفاوت است. ما جایگاه هنر را فراموش کرده‌ایم، به‌خصوص اگر آموزش هنر از داخل مدارس شروع شود، می‌توانیم اعتبار و ارزش هنر را به مردم یادآوری کنیم. می‌شود با احترام گذاشتن به هنر و هنرمند، شاهد از بین رفتن جایگاه هنر باشیم.

یادداشت

هنر خیابانی تعامل بین شهر و شهروندان



بیژن کلهر نیا
مدرس دانشگاه- دکترای شهرسازی

هنر خیابانی که در ایران به‌طور ضمنی به عنوان هنر کوچه و بازار آن را می‌شناسیم، در هر کشوری مفهوم خاصی دارد. به عنوان نمونه در فرانسه هنر آزاد شده‌ای است که به صورت باز در خیابان عرضه می‌شود. خیابان مون‌مارت پاریس که در این خصوص خیلی مشهور است و حتی انقلاب کبیر هم از آنجا آغاز شد، محل تمرکز هنرمندان است و از همه دنیا هنرمندان می‌آیند و کارشان را در آنجا عرضه می‌کنند، حتی خانه‌های آن خیابان هم به آتلیه‌های هنری تبدیل شده، این خیابان برای خودش یک سبک ایجاد کرده و در جنب گردشگر و آموزش هنر خیلی موثر است و حتی سبب شده بسیاری از هنرمندان مطرح جهانی در آن خیابان نمایشگاه بر گزار کنند.

در مرکزیک هنر خیابانی با نقاشی دیواری نشان داده می‌شود، در انقلاب‌های مرکزیک این نقاشی‌های خیابانی حتی گاهی نقش پیشرو داشته و با تصویر به مردم پیام می‌رسانند.

هنر در خیابان سبب می‌شود که خیابان به عنوان یک عنصر و قسمتی از فضاهای شهری، علاوه بر اینکه نقش معبر و راه‌های شهری را دارد، نقش هنری هم داشته باشد؛ این موضوع در شهرسازی امروز، گرافیک شهری نامیده می‌شود. در این بخش از طراحی شهری، سعی می‌شود زیرسازیا، فرهنگ‌سازی و افزایش غنای فرهنگی و هنری شهر همه‌را با هم انجام شود. این شیوه گونه‌ای از معماری و شهرسازی جدید شده که می‌تواند تعامل شهروندان و شهر را برقرار کند. گرافیک شهری با آمیختن گرافیک، طراحی شهری ومعماری محیط، چهره شهر را خوبا و فرهنگی می‌نماید و در یک کلمه سعی می‌کنند شهر را در زبان فرهنگ تعریف کنند. این مفهوم هنر خیابانی در شهرهای جهان است که فضای شهر را برای شهروندان آشنا و مأنوس کرده و حس مکان و خاطرات شهری را در ساکنان خود ایجاد می‌کند.

این کار گرافیسث‌هاست، که با هنرمندان خیابانی پیوند می‌خورد، اما نمی‌توان گرافیسث را هنرمند خیابانی دانست. ما در ایران به‌طور قطع چیزی به نام هنر خیابانی نداریم. این هنرمندانی که در خیابان به ارائه هنر خود می‌پردازند، هنرشان هنر کوچه و بازار است، ما باید هنر خیابانی را به وجود بیاوریم. خیابان که محل عبور است، باید فضاهایی ایجاد شود که در آن هنرمندان به اجرای هنر خود بپردازند، مردم در آن می‌ایستند و با هم تعامل اجتماعی برقرار می‌کنند. این فضاها با خیابان در پیوند است و مردم در آن واکنش اجتماعی نشان می‌دهند.

در فضای امروز کشور ما به شدت کمبود مکان‌هایی که هنرمندان در آن هنر خود را عرضه کنند، احساس می‌شود. این فضاها می‌توانند محیط شهر را زنده و پویا کنند. در بسیاری از کشورهای دنیا حتی در ایستگاه‌های مترو به هنرمندان اجازه داده می‌شود، موسیقی با نقاشی اجرا کنند.

این قابلیت را باید در شهرسازی امروز وارد کرد، لازم است در نظر داشت که خیابان کارکردهای بسیاری دارد که وظیفه شهرسازی پرداختن به آنهاست. باید قبول کرد هنرهایی که در خیابان اجرا می‌شود برای عابران خسته‌ای که از آن می‌گذرند، خیلی متوجه خواهد بود.